



درگیری حق با حق و حق با باطل

آیه الله جوادی آملی

محور حق و با حق هستند.

۲- نکته دوم اینکه هر فیضی از خدای سبحان تنزل کند، مستفیض ها و گیرنده ها، به اندازه استعداد های خاص خود دریافت می کنند و گرنه آنچه از مخزن خدای سبحان صادر می شود، بی حد و اندازه است، مانند آب زلالی است که از بالا نازل می شود؛ این آب زلال به اندازه ۱۰ یا ۱۰۰ متر مکعب نیست ولی هر دره و وادی به اندازه وسعت خودش آن را می گیرد، پس اگر وادی وسیعتر باشد، آب بیشتری می گیرد. این دره ها و ظرف ها هستند که به اندازه ظرفیت خود آب می گیرند. پس این نکته هم در مثل آب هست و در مثل «وَمَا يوقدون عليه في النار» نیست.

«انزل من السماء ماء فسال أودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً ومما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله، كذلك يضرب الله الحق والباطل فأما الزبد فذهب جفاء وأما ما ينفع الناس فمكث في الأرض، كذلك يضرب الله الأمثال».

(سوره رعد، آیه ۱۷)

خداوند پس از اینکه اصل آن معارف را با ادله و براهین اثبات فرمود و شکوک و شبهات را رد کرد، همان حقیقت را به صورت یک مثل تبیین می فرماید که بهتر به ذهن بنشیند. آنها که اهل برهان اند، این تمثیل برایشان، مانند یک تأیید است و آنها که اهل برهان و استدلال نیستند، خود تمثیل، برای آنها یک تبیین است.

نکته های مشترک بین دو مثل

اما نکته های مشترک بین این دو مثل، آن است که در مثل آب می فرماید: آب در حرکت و خروش، با کف روی آب همراه است؛ آن مواد فلزی و گداخته هم در حرکت و جوشش خود با کف روی آن مواد، همراهند. کف همیشه تلاش می کند خود را برجسته نشان دهد که این مشترک است بین آب و آن ماده گداخته شده.

آب یک امر نافع و سودمندی است که می ماند و آن مواد فلزی گداخته شده هم که برای زینت یا تأمین نیازها است، می ماند. کف در هر دو جا رفتنی است و اصل که آب یا مواد گداخته است، باقی می ماند.

پس این دو نکته، مشترک است میان هر دو مثل.

حق با باطل سازگار نیست

و اما اینکه حق و باطل یعنی آب و کف، اینها با هم هماهنگ نیستند، برای آن است که آب می کوشد که به مقصد برسد که مقداری

نکته های مختلف میان دو مثل

در مثل اول که فرمود: «انزل من السماء ماء فسال أودية بقدرها» دو نکته مهم هست که در مثل دوم نیست.

۱- اولین نکته این است حق مانند آب زلال است که از سوی خدای سبحان نازل می شود و هر نعمت حقی که هست از خدا است. این را آیاتی نظیر این آیه که می فرماید: «الحق من ربك» (سوره آل عمران، آیه ۶۰) تأیید می کند.

فرق است بین اینکه بگوئیم «الحق من ربك» و بین اینکه بگوئیم «الحق مع فلان» زیرا هر چه در جهان ثابت است از خدا و من الله است، پس نمی شود گفت الحق مع الله! برای اینکه ذات اقدس الهی، هستی محض است و همه کمالات و خیرات از او سرچشمه می گیرد نه با او چون با الله چیزی نیست؛ هر چه هست، فیض است از الله. لذا فرمود: «الحق من ربك».

بنابراین تمام خیرات و برکات من الله است و دیگر اولیای الهی در

از کشفها در بین راه و مقداری پس از رسیدن آب به مقصد، از بین می روند و هرگز کف بر روی آب تا آخر نمی ماند.

حق نیز با باطل سازگار نیست و تلاش حق این است که باطل را از بین ببرد. حق وقتی ظهور کرد، باطل سرکوب خواهد شد و بدینوسیله از بین می رود. و لذا در مورد حضرت موسای کلیم سلام الله علیه فرمود که آن ساحران چشم های تماشاچیان را خیره کردند ولی موسای کلیم وقتی به اذن خداوند عصا را انداخت، چون حق بود، تمام آن باطلها از بین رفت «فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون» (سوره اعراف: آیه ۱۱۸) اینجا است که اگر حق بیاید، دیگر جانی برای باطل نمی ماند.

سحر غیر از معجزه است

در سوره اعراف آیه ۱۱۶ به بعد آمده است: «قالوا يا موسى إنا أن نلقی وانا أن نکون نحن الملقین» - ای موسی، در این مسابقه شما از اول عصایت را می اندازی یا ما ابزارمان را بیندازیم تا به این صورت درآید؟ حضرت موسی فرمود: شما از اول بیندازید. «قال القوا فلما القوا سحروا أعین الناس واسترهبوهم وجاؤوا بسحر عظیم» - وقتی ابزارشان را انداختند، چشمهای مردم را گرفتار سحر کردند، یعنی واقعیت نداشت ولی مردم آنطور می دیدند، و مردم را به ترس وادار کردند زیرا به سحری بزرگ دست زده بودند (که در اثر چشم بندی و سحرشان، تمام آن چوب ها و طناب ها بصورت مار و اژدها درآمد و تماشاچیان را ترساند).

آنگاه بود که به حضرت موسی وحی شد که حالا تو هم عصای خود را بینداز «وأوحینا الی موسی أن الق عصاک، فإذا هی تلقف ما یفکون» - ما به موسای کلیم وحی فرستادیم که عصا را القا کن که تمام آن مارها و اژدهای دروغین را بلعد و از بین ببرد. وقتی عصا را به اذن خداوند انداخت، آنجا بود که حق آمد و آن خلأ را پر کرد و اگر حق بیاید، جا برای باطل نمی ماند «فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون».

مشهور بین مفسرین این است که آن اژدهای موسای کلیم سلام الله علیه، مارهای ساحران را بلعد ولی بعضی از بزرگان اهل تفسیر گفته اند: اینچنین نیست که عصای موسی آن ها را خورده باشد. میدان مسابقه و تماشا بود. وسط میدان دیدند که یک سلسله مارها به راه افتاده اند، وقتی عصای موسی القا شد، همه آنها باطلشان، ظاهر گشت و آنکه چوب بود یا طناب بود به حالت اولیه خود بازگشت زیرا سحر آنها باطل شد.

خداوند در قرآن مواد خام کارشان را بازگو کرده است که چوب و طناب بود و آنها با چشم بندی کاری کردند که مردم خیال کنند که

اینها مارها و افعی های واقعی هستند ولی عصای موسی که حق بود، آن باطل ها را نابود ساخت و مردم دیدند که یک مشت طناب و چوب در وسط میدان افتاده است.

این مطلب چشم بندی غیر از آن است که انسان حق را ظاهریا باطل را ظاهر کند؛ گاهی ممکن است انسان کم را زیاد، یا زیاد را کم ببیند؛ این چشم بندی نیست. این هم یک واقعیت معجزه است تا کار چه باشد و از چه کسی سرزده باشد.

گاهی ممکن است انسان، کم را زیاد ببیند و این حق باشد و اعجاز، گاهی ممکن است زیاد را کم ببیند و این حق باشد و اعجاز. در جریان جنگ بدر آن طور که در اوائل سوره انفال آمده، می فرماید: «وفلکم فی اعینهم» خدا شما را در چشم آنها کم نشان می دهد. در یک مرحله تقلیل است و در یک مرحله تکثیر.

یک بخش این بحث در سوره آل عمران از آیه ۱۳ به بعد آمده است که می فرماید: «قد کان لکم آیه فی فئین التفتافه قتال فی سبیل الله و آخری کافره» این آیه است الهی و معجزه ای است در باره دو گروه که یکی در راه خدا قتال می کند و دیگری کافر است. آیت الهی در این است که کفار، مؤمنین را دو برابر می بینند «برونهم مثلهم رأی العین» این دیگر چشم بندی نیست چون اعجاز آن است که حق را روشن کند، مگر نه آن است که مؤمن واقعاً کثیر است؟ مگر نه آن است که ایمان، حق است و ثابت و ماندنی و کثیر؟ مگر نه آن است که باطل قلیل است و اندک و بی دوام؟ «قل مناع الدنیا قلیل» (سوره ساء، آیه ۷۷) بگو ای پیامبر که متاع دنیا کم است و اندک.

بهر حال اگر مؤمنین، جمعیت فراوان کافر را در میدان جنگ با چشمشان کم ببینند، این معجزه الهی است زیرا حق را دیده اند و حقیقت اینها کم است. مؤمنین که با تأیید فرشتگان و خدای سبحان پیش می روند، زیادند؛ پس اگر کفار، مؤمنین را زیاد دیدند، حق دیده اند نه چشم بندی شده است. پس چشم ممکن است گاهی ساکن را متحرک، متحرک را ساکن، کم را زیاد و زیاد را کم ببیند و سحر باشد و همین چشم هم ممکن است گاهی کم را زیاد و زیاد را کم ببیند و اعجاز باشد. در اینجا بین سحر ساحران که در چشم اثر می گذاشتند با اعجاز رسول اکرم صلی الله علیه وآله خیلی فرق است.

در جریان جنگ بدر، حق روشن شد. اینطور نیست که خدای سبحان - العیاذ بالله - چشم بندی کرده باشد که کم را زیاد یا زیاد را کم ببینند. باطل که نمی تواند معجزه باشد؛ پس آنچه کفار به رأی العین دیده اند، حق بوده است زیرا باطن مؤمنین فراوان است و

غبه از همگام با پیروزی بزرگتر

نفت به آمریکا را تصویب کرد.

- نفت و بنزین در آمریکا از امروز جیره بندی شد.

۲۳ آبان ۵۸ - شورای امنیت، بررسی مسائل ایران را از امروز آغاز کرد.

- حرم هوانی و دریائی ایران به روی آمریکا بسته شد.

- با توجه به اسناد بدست آمده در لانه جاسوسی شناسائی مراکز توطئه در ایران شروع شد.

۲۴ آبان ۵۸ - آمریکا ذخایر ارزی ایران را در کلیه بانکهای خود در سراسر جهان مسدود کرد.

۲۹ آبان ۵۸ - از ترس افشای اسرار جاسوسی، محاکمه گروگانهای آمریکائی، کاخ سفید را به وحشت انداخت.

۳۰ آبان ۵۸ - آمریکا برای آزادی

گروگانهای آمریکائی تهدید به اقدام نظامی کرد.

- شورش ضد آمریکا پاکستان را فرا گرفت.

- سفارت آمریکا به آتش کشیده شد.

۲ آذر ۵۸ - مردم ۱۰ کشور علیه آمریکا قیام کردند.

- امام ملت پاکستان را به قیام علیه آمریکا دعوت کرد.

- مسلمانان ترکیه، پنجره های کنسولگری آمریکا در استانبول را شکستند.

- ۴۰۰ آمریکائی از پاکستان گریختند.

و بدینسان این پیروزی، که بقول امام بزرگتر از پیروزی انقلاب بود، آمریکا را در جهان

مفتضح و رسوا ساخت و هیبت ابرقدرتها را

شکست و مردم را بیدار کرد و انقلاب را بیمه

نمود هر چند دستهای پلید و مرموزی، آن زمان، در شورای انقلاب و دیگر مراکز دولتی و رسمی

بودند که این اقدام شجاعانه و بحق دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را بی رنگ و بی انحرافی

جلوه می دادند و با مصاحبه های ضد و نقیض خود، تلاش در متوقف ساختن آن می کردند،

ولی بحمدالله اسناد لانه جاسوسی مشت آنان را باز کرد و همکاری دیرینه شان را با آمریکا بروز

داد و برای همیشه از تاریخ ایران اسلامی محو و زوده شدند.

امروز هم هر چه فریاد داریم باید بر سر آمریکا بنویسیم زیرا تمام مشکلات مسلمین و گرفتاریهای مردم جهان از استکبار بویژه آمریکا

است. مرگ بر آمریکا.

غبه از درگیری حق با حق ...

کشیر. وگاهی خداوند این باطن را نشان آنها می دهد که بهراند و گاهی هم این باطن را به آنها نشان نمی دهد که آنها بگویند مؤمنین اندک هستند و با سازوبرگ کم و ساده ای بیایند و بدم بیافتند. همه اینها اعجاز است.

در طلیعه جنگ «بقلکم فی اعینهم» شما را در چشمان آنها کم جلوه می دهد تا با سازوبرگ کم حمله کنند. وقتی جنگ شروع شد، باطنشان را به آنها نشان می دهند تا بهراند. پس گاهی لازم است که باطن واقعی مؤمنین نشان داده شود که چقدر زیادند و گاهی باطن واقعی کفار به نمایش درآید که چقدر اندک اند.

نظیر جریان حضرت سجاد علیه السلام در عرفات که از حضرتش راجع به کثرت حجاج سؤال شد. حضرت بین دو انگشت مبارکش را به سائل نشان داد و فرمود: نگو حاجیان زیادند و ناله ها کم بلکه ناله ها زیاد است و حاجی های واقعی خیلی کم اند. این شخص اعجاز امام سجاد علیه السلام را دید و یک سلسله افراد معدودی را به عنوان حجاج واقعی بصورت انسان دید و بقیه بصورت حیوانات بودند.

این بحث باید در جای خود به تفصیل بیشتر، توضیح داده شود ولی منظور این است که فرق است بین «سحروا عین الناس» و «بروئهم علیهم رای العین» بنابراین، حق، باطل را از بین می برد در صورتی که ظهور کند و هرگز با باطل سازگار نیست. اما خود حق با حقی دیگر در نظام آفرینش بر خوردی سازنده دارند. حق با حقی دیگر درگیر نیست که کارشکنی کند بلکه درگیر است تا موجودی کامل پروراند؛ مثل

درگیری تشنه با چوب که محصول آن در بها و میزها و دیگر ابزار ظریف و مفید است.

اختلاف مذموم و ناپسند

این اختلاف، اختلافی است مقدس بنام تنازع تا اصلح پیدا شود، نظیر اختلاف دو طلبه در بحثهای علمی تا روشن شدن حق. تمام درگیری های جهان طبیعت این است. وقتی این دو کفنه ترازو زد و خوردشان تمام شد، درگیری تمام می شود و قسط و عدل برقرار می گردد. پس از آن اگر اختلافی باشد، اختلافی است مذموم و ناپسند. زیرا بعد از ظهور حق، هرگونه درگیری و اختلاف باطل است و از بین رفتنی است.

تمام زحمتها و تلاش ها برای این است که اشکال برطرف شود و مسئله حل گردد. اگر اشکال ها برطرف شد و مسئله حل شد، از آن به بعد هرگونه اختلافی بود، اختلاف مذموم و باطل است و ناپوشدنی است.

بنابراین، حق با حق درگیر است تا حق کامل محقق شود؛ حق با باطل درگیر است تا باطل را سرکوب نماید. تمام آب هائمی که از آسمان نازل می شوند، گردهم جمع می گردند تا مزرعه های تشنه را سیراب کنند و تمام فلزهای گداخته دورهم جمع می شوند تا زینت و مصالح ساختمان را تأمین نمایند و باطل و ویرانی را از بین ببرند.

پس حق با حق هرگز درگیر نیست مگر برای ظهور حق کامل. و اگر حق کامل ظاهر شد، از آن به بعد هر اختلافی رخ دهد، اختلاف ناپسند و مذموم و باطل است و یقیناً از بین رفتنی است ادامه دارد